

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لسانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب رأيك

ملا جان محمد و ملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولوی عبدالرشید پشاور

دوہ و م باب پہ بیان کنیں نعت د سید سلین دے

پڑھغہ رسول مقبول می پڑ ہو رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورمت عالیان است پہ تحقیق خیر البشر دی ہ یقین بہترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بہترین مخلوقات بود خیر خواہ دہم امت دے خیر خواہ ہر امت است او چہ مشفق تو مور و پلاردی کہ مشفق از مادر و پدر است خود دہ پہ روی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ است آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود	بیاد سرود دے پر رسولی بانہ درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران است دہم عالم سرور سردی مرہم عالم را سردار است و قاب قوسین چہ می مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہم شفاعت دے عام است شفاعت او حضرت ہسی شہ یار دی حضرت یحییٰ شہ یار است پیش و پس چہ خد دنیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا است ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود
---	--

دریم باب پہ بیان کنیں ذکر د احمد ابو

وہر چاوتہ معلوم دی وہ ہر کہ معلوم اند	کمال صحاب ددین مجوم ہم اصحاب ستارگان ہیں اند
--	---



بسم اللہ الرحمن الرحیم

پہ شازبہ گویا کرہ پہ شازبان گویا کن پہ سایہ می خنک بال کہ پہ سایہ اش شنگ بال کن پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول ہے شوی لہ محنت بہ خان خلاص از محنت جان را را کنی دہم ظلت علاج دے ہمہ تاکہا را علاج است زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکر عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہم نابود است	راشہ تکل دحق شاکرہ بیا ہمیشہ مرتق را شاکر کن دانشاپہ زمرہ کنشغال کہ این شاز در دل تہا کن کہ پہ دے شامشغول شی اگر باین شامشغول ہے شوی کہ خپیل و ردی پہ خلاص اگر و رد خود با خلاص کنی دعہ و مرد دزیرہ سراج دے ہو درد چراج دل است نفس مہ کارہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکر د دنیایا چہ طیب بود دے از دنیا کہ بہتر ہے ہو دست
--	--

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی بر طرف حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جانے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 دس رسول په تبع نبیایی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هر شخه ساکت وو
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دویم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بر بیند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دپر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خو پر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جو پر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پید می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دپر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان بید ریغ بود
 ددوی مدح می تصویر کره
 مدح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی دپاره
 که بر روی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار تنگبار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برانے گردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اندکے تحریر کردم
 ماهم وک نجین غفاره
 ما هم بر بخش اے غفار
 له غفاره امید وار دی
 از غفار امید وار است
 کپه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کس مدح دشا زه سلیمان چه
 باب چهارم است در مدح شهباده سلیمان که
 نعمت می زه سر فرانشوم پایه مابین کنس خلق
 نعمت او سر فرزند شدم و در میان خلق
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت
 ممتاز شدم موجب من از ایشان بفرست شکر نعمت
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده
 پس از حد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشا ه مدح مقصود
 شد مدح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم بر روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم بختین از سخا شد
 د شاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 حضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر مبدان د جگات هم شیر
 در مبدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده د قهر
 صاعقه قهر او
 دیر محکمی تخت و بخت
 بخت و تخت او بسیار منصوب است
 لذت عمری پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودتخ گردانید
 سر کین خصمی مقهور شه
 سرکش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند بساد شو
 افغانان باو شاد شدند و
 قند هار چه در هکت زندان
 قند هار که هر زندان بود

د نعمت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطف بر دانی دی
 عجب لطف خدا است
 پد او سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهالت کم کرد
 سیالی نشسته خوک محکم
 برابر او در علم بچکس نیست
 داعی ایه حق شمشیر د
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی د دشمن نه
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت د
 بر دشمن آرام نطق است
 فراخ جهان می بانند سیم کرد
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از همه غم آزاد شدند
 بیانندان و مرتبه حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو
 درین وقت جنت نذیر شد
 من سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به بخت د سرو ز کاروی
 اگر بخت روزگار باشد
 شاه زاده د علم کان می
 شهزاده کان علم است
 د دولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکند
 خوا مکان د بقا وینه
 خوا مکان بقا باشد
 چه عالم باندر روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محل عزیز ناتوان دی
 پیر محل عزیز ناتوان است
 که هر خوملاح تحریر کرد
 که هر چه تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دی
 مدح شهزاده بسیار است

هم دمصر د لیل پر سو
 هم از مصر دل پذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شماروی
 عمر او بسیار باشد دی
 من رونق د در هست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 د بخت خواست تلخ حلا
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاهدارد
 تمام ملک با پد ده گلشن دی
 تمام ملک برود گلشن است
 سراسره کل نقصان دی
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کین به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاد است

پنجم باب بیابان دهغولفاطیو بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعمال است
دیوانیان باب دهغول فاطیو بادشاهان

فرمان و سرکوه - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
فرمان بده فرمان بدار فرمان بده فرمان
 و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی دی - فرمان به و سرکوه
داده شد فرمان داده شده است فرمان خواهد داد
 فرمان و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی ندی -
فرمان داده شد فرمان داده شده است
 فرمان به و سرکوه سوی - فرمان بی و سرکوه - فرمان بی
فرمان داده خواهد شد فرمان را داد فرمان را
 و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه دی - فرمان بی و سرکوه
داده است فرمان را خواهد داد فرمان را نداده
 فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه ندی - فرمان
فرمان نداده است فرمان را خواهد داد فرمان
 دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
را دادی فرمان را داده است فرمان را نخواهد داد
 فرمان دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادی فرمان را نداده است فرمان را نخواهد داد
 فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را نداده است فرمان را نداده ایم فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادم فرمان را نداده ایم فرمان را نخواهد داد
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان تمام
فرمان بنویس فرمان بنویس فرمان تمام شد فرمان تمام شد
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی ندی - فرمان به و کینه سو
فرمان نوشته شد فرمان نوشته شده است فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان و نه کینه سو - فرمان کنبلی سو ندی - فرمان به و کینه سو
فرمان نوشته نشد فرمان نوشته نشده است فرمان نوشته نخواهد شد
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه
فرمان می نویسی فرمان نوشته است فرمان را نوشتی
 فرمان به نه و کینه - فرمان دی ندی کنبلی - فرمان کینه و کینه
فرمان را نخواهی نوشت فرمان را نه نوشته ای فرمان را نوشته ای
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان به و کینه
فرمان را نوشتم فرمان را نوشته ایم فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی ندی کنبلی - فرمان به نه و کینه
فرمان را نه نوشتم فرمان را نه نوشته ایم فرمان نخواهیم نوشت
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان به و کینه
فرمان را نوشت فرمان را نوشته است فرمان را خواهد نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی ندی کنبلی - فرمان به نه و کینه
فرمان را ننوشت فرمان را ننوشته است فرمان را نخواهد نوشت
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بنه و کوه - دیوان بی بنه
دیوان بکن دیوان بکن دیوان را خوب کردی دیوان خوب کردی

دیوان ی وکری - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد - دیوان کرده است - دیوان خواهد کرد -
 دیوان ی نه وکری - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان نه کرد - دیوان نه کرده است - دیوان نخواهد کرد -
 دیوان وسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسو -
 دیوان شد - دیوان شده است - دیوان خواهد شد -
 دیوان نه وسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسو -
 دیوان نشد - دیوان نشده است - دیوان نخواهد شد -
 دیوان دی وکری - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان را کردی - دیوان را کرده ایید - دیوان خواهد کردی -
 دیوان دی نه وکری - دیوان دے نه دی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان را نکردی - دیوان را نکرده ایید - دیوان را نخواهد کردی -
 دیوان می وکری - دیوان می کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان را کردم - دیوان را کرده ایم - دیوان را نخواهم کرد -
 دیوان می نه وکری - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان را نکردم - دیوان را نکرده ایم - دیوان را نخواهم کرد -
 محصل ولین به محصل مه لین به محصل شخ لره لین -
 محصل را نفرست - محصل را بفرست - محصل را چرا بفرستی -
 محصل ی وه لین به محصل ی لین لی دی - محصل وه لین -
 محصل را فرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل نه وه لین به محصل ی لین لی محصل نه ولین -
 محصل را - نفرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را نخواهد فرستاد -

محصل دی وه لین به - محصل دی لین لی دی - محصل به ولین -
 محصل را فرستادی - محصل را فرستاده - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل دی نه ولین به - محصل دی نه لین لی - محصل به نه ولین -
 محصل را نفرستادی - محصل را نفرستاده - محصل نخواهد فرستاد -
 محصل می وه لین به - محصل می لین لی دی - محصل به وه لین -
 محصل را فرستادم - محصل را فرستاده ایم - محصل را نخواهم فرستاد -
 محصل نه وه لین به - محصل می لین لی محصل نه ولین -
 محصل را نفرستادم - محصل را نفرستاده ایم - محصل نخواهم فرستاد -
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل شخ لره کوی -
 زون کن - زون کن - بزین ویرا - بزین ویرا - زون چرا میکنی -
 وه یه واهه - وهلی دی - وه بییه وهی - نه وه واهه - نه وهی -
 زودش - زده است - خواهد زد - زودش - زوده است -
 نه بییه وهی - وه دی واهه - وهلی دی - وه بییه وهی -
 نخواهد زد - زدی - زده ای - نخواهی زد -
 وه می واهه - وهلی دی - وه بییه وهه - نه می وه واهه -
 زوم - زده ام - خواهم زد - زوم -
 نه دی وهلی - نه بییه وهه - تول کوه - تول مه کوه -
 زوده ایم - نخواهم زد - بستن کن - بستن کن -
 وه یه تری - مه یه تری - شخ لره یه تری - پر شخ ی تری - بیگناه دهی -
 بستن کن - بستن کن - چرا میکنی - بر چه بندی - بخت است -
 وه یه تری - تول ی دی - وه بییه تری - نه یه تری -
 بستن کن - بستن کن - خواهد بست - بست -

نه بیه دی تری - نه بیه وه تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بیه بست - نخواهد بست - بست - بست
 وه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی حی تری - نه بیه وه تری
 خواهی بست - نه بست - نه بست - نخواهی بست
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه ترم - نه می و تاره -
 بست - بست ایم - خواهم بست - نه بست
 نه می دی تری - نه بیه وه ترم - نه بیه پیغاره تختایر کم
 نه بست ایم - نخواهم بست - نه بگردش - نه بخر کم
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پنه کارد - خیه کو -
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بگردد - چه میکنی
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیرا ووست
 آورد - آورده هست - خواهد آورد - نه آورد دی
 نه پیردی راوستلی نه بیه راولی - را دی ووست - راوستلی دی
 نه آورده هست - نه خواهد آورد - آوردی - آورده
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی حی راوستلی - نه بیه را ولی
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورده - نخواهی آورد
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولوم - نه می را ووست
 آوردم - آورده ایم - خواهم آورد - نه آوردم
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولوم - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورده ایم - نخواهم آورد - سلام کن - سلام کن
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام بیه کوی - سلام مه و کر
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهد کرد

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه نه و کوی - سلام می و کر
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی
 سلام می کوی می - سلام بیه و کر - سلام بیه نه و کر - سلام می نه دی کوی
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام بیه نه و کر - سلام و کر - سلام می کوی می - سلام بیه و کر
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد
 سلام می نه و کر - سلام می کوی می - سلام بیه نه و کر
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -
 خلعت بده - خلعت بده - خلعت را به که میدهد
 خلعت واغند - خلعت مه اغند - خلعت واغست
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت با پوشید
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه واغست
 خلعت را پوشیده هست - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت نه دی اغستی - خلعت به واغند - خلعت دی واغست
 خلعت را پوشیده هست - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه دی واغست
 خلعت را پوشیده - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت می نه دی اغستی - خلعت به واغند - خلعت واغست
 خلعت را پوشیدیم - خلعت نخواهی پوشید - خلعت پوشیدیم
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت می نه دی واغست
 خلعت پوشیدیم - خلعت را خواهیم پوشید - خلعت را پوشیدیم

نه راغلم - نه ییم راغلی - نه بیسم را - مواجب ورکه
 نه آدم - نه آور ایم - نخوایم آمد - مواجب بده
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب مه - مواجب از کیفیت - مواجب نیست
 مواجب و سرکر - مواجب و سرکری - مواجب به ورکری
 مواجب داد - مواجب داده هست - مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورکر - مواجب نه ندی و سرکری - مواجب نه ورکری
 مواجب نداد - مواجب نداده هست - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر - مواجب و سرکری - مواجب به ورکر
 مواجب دادی - مواجب داده لید - مواجب نخواهد داد
 مواجب نه و سرکر - مواجب نه ندی و سرکری - مواجب نه ورکری
 مواجب نادای - مواجب نداده - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر - مواجب و سرکری - مواجب به ورکر
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهد داد
 مواجب نه و سرکر - مواجب نه ندی و سرکری - مواجب نه ورکری
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرکری سو دی - مواجب و سرکر
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرکری سوی ندی - مواجب و سرکر
 مواجب داده نشد - مواجب داده نشده هست - مواجب داده نخواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تو کو
 تشون جمع کن - تشون جمع کن - تشون را بهر که جمع میکنی -

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغندم -
 خدمت را بپوشیده ایم - خدمت را نخوایم بپوشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید - خانان بناید - خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهد آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی
 شما آمدید - شما آمده اید - شما نخواهید آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آمدید - شما نه آمده اید - شما نخواهید آمد
 موز سر اغلو - موز راغلی یو - موز به راسو -
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 موز نه راغلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -
 مایان نه آمدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - ندی راغلی -
 آمد - آمده هست - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده هست
 نه به راسی - راغلی - راغلی می - رابسی - ندر اغلی -
 نخواهد آمد - آمدی - آمده ای - نخواهید آمد - نه آمدی
 نه می راغلی - نه به سر را - راغلم - راغلی می - رابسم
 نخواهد می - نخواهی آمد - آدم - آمده ایم - نخواهیم آمد -

لیسکر در سبب نداری لیسکر بی سبب دے لیسکر خوا سرد دے -
 قشون آراسته ندارد - قشون بی اسباب است قشون خوار است
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر می دے لیسکر بی قول کر می -
 قشون را جمع کرد قشون را جمع کرده است قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر قول کر می ندے لیسکر بی قول نکر می -
 قشون را جمع نکرد قشون را جمع کرده است قشون جمع نخواهد کرد
 لیسکر دی قول کر - لیسکر دی قول کر می دی - لیسکر بی قول کر -
 قشون را جمع کردی قشون را جمع کرده قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر دی قول نکر - لیسکر دی قول کر می ندے لیسکر بی قول نکر -
 قشون را جمع نکردی قشون را جمع کرده قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر می دے لیسکر بی قول کر می -
 قشون را جمع کردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع نخواهم کرد -
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر ی قول کر می ندے لیسکر بی قول نکر می -
 قشون را جمع نکردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع نخواهم کرد -
 نسان و نسبه - نسان مدلسه - نسان دی اندی نیولی
 نسان گیر - نسان گیر - نسان را هنوز نگرفته ای
 نسان ی وه نیو - نسان ی نیولی دے - نسان به وه نسبی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی - نسان ند وه نسبی
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته است - نسان نخواهد گرفت
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان به وه نسبی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت

نسان دی نه ونیو - نسان دی نه دی نیولی - نسان به وه نسبی
 نسان را نگرفتی نسان را گرفته است نسان را نخواهی گرفت -
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی می - نسان به ون نسبی
 نسان گرفتیم نسان را گرفته ایم - نسان خواهیم گرفت -
 نسان می نه وه نیو - نسان می ندی نیولی - نسان ند وه نسبی
 نسان نگرفتم نسان نگرفته ایم - نسان نخواهم گرفت -
 شماره - یا حساب هم پید غر رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب را هم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره ی نیولی ده - شماره به وه نسبی
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب نیولی دے - حساب به وه نسبی
 حساب را گرفت حساب را گرفته است حساب را خواهد گرفت
 هم در غه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -
 هم بهین قسم گفته میشود - بشمار - شمار - چند بشمار
 وه ی کنل - کنلی دے دی - وه بیه کنه ی - نه ی وه کنل -
 شرد شرد است بشمارد - نه شرد
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنه ی - وه دی کنل -
 شرد است شرد خواهد شرد شردی -
 کنلی دی دی - وه بیه کنل - نه دی وه کنل -
 شرد - خواهی شرد - شردی
 نه دی دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه می کنل -
 شرد - خواهی شرد - شردم -

گنلی دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{ز شمر دم}
 نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{شکار کن}
 بنکار مه کوه - په بنکار پس عبث عمر ضایع کینوی -
 شکار کن ^{صه و بنال} ^{شکار عبث عمر ضایع} ^{شود}
 بنکار که و کوه بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار
 شکار اگر کنی ^{باک نیست} ^{شکار مباح است} ^{شکار}
 نه دی کله کله - غم به دی لر می کوی له دل -
 خوب است ^{گاه گاه} ^{غم شاد دور} ^{میکنه} ^{از دل}
 شاه زاده حنا پنبکار ووت - پنبکار به ووزی -
 شهزاده ^{صاحب به شکار بیرون شد} ^{به شکار بیرون خواهد شد} ^{می}
 پنبکار و تلحی - پنبکار وه نه ووت - پنبکار به نه ووز
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون نشد} ^{به شکار بیرون نخواهد شد}
 پنبکار و تلحی ندی - پنبکار وه ووت - په پنبکار به ووزی -
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون شدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پنبکار و تلحی - پنبکار نه ووت - پنبکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون نشدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پنبکار و تلحی نه می - په پنبکار وه و تم - په پنبکار به ووزم -
 به شکار بیرون نشده ^{به شکار بیرون شدم} ^{به شکار بیرون خواهم شد}
 پنبکار و تلحی به - پنبکار نه ووت - په پنبکار به نه ووزم
 به شکار بیرون شده ایم ^{به شکار بیرون نشدم} ^{به شکار بیرون نخواهم شد}

پنبکار نه می وتلی - شپیرم ناپیدیا گنم هغولفا طوچه انور خلق وانی
 پنبکار نه ام بیرون ^{ششم} ^{باب در میان همان} ^{لفظها که این دیگر مردم مکتوبه}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه مخه - بازار اسرaxe کوه -
 بازار برو ^{بازار مرو} ^{بازار چه} ^{بیکینی}
 بازار د بیکاک و کاردی - چه پلیسه نه لوب بازار مه وینه
 بازار مر بیکاران را کار است ^{که پول} ^{نداری} ^{بازار زمین}
 و بازار نه دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه شی
 به بازار ^{همو} ^{برود که پول دارد} ^{که پول ندارد همو نرود}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی به - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتم ^{بازار رفتم ایم} ^{بازار خواهیم رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار زفتمه ایم} ^{بازار نخواهم رفت}
 بازار اولای - بازار لوه تللی می - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتی ^{بازار رفتم} ^{بازار خواهی رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار تللی نه می - بازار لوه به ولا رسه
 بازار زفتمی ^{بازار زفتم} ^{بازار نخواهی رفت}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا رسه
 بازار رفت ^{بازار رفته است} ^{بازار خواهد رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نه ولا رسه
 بازار زفتمه ^{بازار زفتمه است} ^{بازار نخواهد رفت}
 سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -
 سودا کن ^{سودا کن} ^{چیتا} ^{گران است}

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وه درینه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودا به کپی ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکپی - سودای وکره -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودای کپی ده - سودا به وکر - سودای نه وکره -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی
 سودای نده کپی - سودا به نه وکر - سودای وکره -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودای کپی ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کشت نش
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -
 کشت نش کشت خوبست کشت خوب نیست
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -
 کشت سرخی زد کشت بکن کشت مکن
 کبنت خواری خواری - دکبنت اوس وخت ندی
 کشت خواری بخوابد از کشت الحال وقت نیست

دکبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -
 از کشت وقت بنویس دست - کشت بسیار بکن - کشت بسیار مکن -
 واک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -
 توت شما باو خواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما جط خواهد شد
 کبنت ی وکر - کبنت ی کپی دی - کبنت به وکپی -
 کشت را کرد کشت کرده است کشت خواهد کرد -
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کپی - کبنت به نه وکپی
 کشت را نکرد کشت را نکرده است کشت را نخواهد کرد -
 کبنت دی وکر - کبنت دی کپی دی - کبنت به وکر -
 کشت کردی کشت کرده کشت خواهی کرد -
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کشت را نکردی کشت را نکرده کشت را نخواهی کرد
 کبنت می وکر - کبنت می کپی دی - کبنت به وکریم -
 کشت را کردم کشت کرده ایم - کشت خواهیم کرد - واکم
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کشت نکردم کشت نکرده ایم - کشت نخواهیم کرد -
 او به وچی کوه - او به مه وچوه - که او به وچی کوه
 آب خشک کن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر
 باغ را خراب نکرد - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ دی خراب نکیر - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر
 باغ را خراب نکردی - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کریم -
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایمم - باغ را خراب خواهیم کردیم
 باغ می خراب نکیر - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیریم
 باغ را خراب نکردیم - باغ را خراب نکرده ایمم - باغ را خراب نخواهیم کردیم
 لوبه گله سی - لوبی گله سو - لوبی گله سوی حی - لوبه دی گله سی -
 دروش شروع خواهد شد - دروش شروع شد دروش شروع شده است - دروش شروع خواهد شد
 لوبی گله نسو - لوبی گله سوی ندی - لوبه دی گله نسوی
 دروش شروع نشد - دروش شروع نشده است - دروش شروع نخواهد شد
 لوبی گله سو - لوبی گله سودی - لوبه دی گله سی -
 دروش شروع شد - دروش شروع شده است - دروش شروع خواهد شد
 لوبی گله نسو - لوبی گله سوی ندی - لوبه دی گله نسوی
 دروش شروع نشد - دروش شروع نشده است - دروش شروع نخواهد شد

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی سو -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نسو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نسوی
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه ی وچی کر - اوبه ی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه ی وچی نکیر - اوبه ی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -
 آب را خشک نکرد - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه دی وچی نکیر - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -
 آب را خشک نکردی - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایمم - آب را خشک خواهیم کردیم
 اوبه می وچی نکیر - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -
 آب را خشک نکردیم - آب را خشک نکرده ایمم - آب را خشک نخواهیم کردیم
 باغ کبینه نو - باغ م کبینه نو - باغ پوچی کوه - باغ پوچی ماکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین نسو - باغ بی لی وه واهه
 باغ سیر شد - باغ سیر نشد - باغ ژاله زد -
 باغ انگور وکوه - باغ انگور نه وکر - سردخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سردخت را بادریخت

لومی کله سو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد شد
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرده - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نگرفته است درو نخواهد کرد - درو کردی
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری
 درو کردی درو خواهی کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نگرفته - درو خواهی کرد - درو کردم
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت
 درو نگرفته ایم درو نخواهم کرد - درو افتاد
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمند و کوته
 درو افتاده است درو خواهیم افتاد خرمن کوب
 درمند مه کوته - درمند تر کومه کوت
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -
 ویش پری واخسته - ویش پری اخستی ده
 از ده سال را برداشت از ده سال را برداشته است

ویش پریه واخلی - ویش پردی واخسته -
 از ده را خواهد برداشت از ده را برداشتی
 ویش پردی اخستی ده - ویش پریه واخلی -
 از ده را برداشته از ده را خواهی برداشت
 ویش پری واخسته - ویش پریه اخستی ده
 از ده را برداشتم از ده را برداشته ام
 ویش پریه واخلم - سبز کال پریوانی ده -
 از ده را بر میدارم امسال پریوانی است
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین
سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جوئی
 سر شهنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است
 آمین - آمین - آمین - داد عامی قبوله کری مبین
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن
 خواره و خوراک - خواره و خوراک - خواره مه خوراک -
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز بخور
 خواره لب خوراک - هر رنات خواره بدی رنخوراک -
 چیز کم بخور هر قسم خوردنیها شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوراک - دودی به خوراک - دودی و خوراک
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -
 نان را نخورد نان را نخورده است
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -
 نان را نخوردی نان را نخورده
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد
 اوبه کن شنبه - اوبه که دیری و شنبه نش بدی
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمارا ازیم
 و کابری - او خوب بدی دیر که - اوبه بی و شنبه
 یکسده خواب شمارا بسیار خواهد کرد - آب خورد
 اوبه بی شنبلی دی - اوبه بی و شنبه
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه بی نه و شنبه - اوبه بی نده شنبلی - اوبه به
 آب نخورد آب نخورده است
 نه و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبلی دی
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده شنبلی
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نه و شنبه - اوبه دی نده
 آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده -
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبلی دی
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را خورده ایم
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده شنبلی
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -
 اوبه به نه و شنبه - پوینش و اغنده - پوینش اغنده
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت را پوش
 پوینش لب اغنده - سادگی ده - دیر پوینش مده غنده
 رخت کم پوش - که سادگی است بسیار رخت پوش
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا بی و اغسته
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده
 قبا بی اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا بی و اغسته
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده
 قبا بی نده اغستی - قبا به نه و اغندی - قبا بی
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا
 و اغسته - قبا بی اغستی ده - قبا به نه و اغندی -
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغندا
 - قبا را بنوشيدی - قبا را بنوشیده - قبا را نخواهی پوشید -
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغندم
 قبا را پوشیدم - قبا را پوشیده ایم - قبا را خواهم پوشید
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغندا
 قبا را بنوشیدم - قبا را بنوشیده ایم - قبا را نخواهم پوشید
 پکری پسر کوه - پکری مد پسر کوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار بزرگن - دستار بزرگن - دستار شما مناسب نیست
 پکری دیره پسر کوه - چه سنت ده رسول الله ده -
 دستار بسیار بزرگ کرده میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوهی ده - پکری به پسر کوهی
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری به پسر نکوه - پکری به پسر کوهی نده - پکری پسر نکوهی
 دستار را بزرگ نکرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ نخواهد کرد
 پکری دی پسر کوه - پکری دی پسر کوهی ده - پکری به پسر کوهی
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد -
 پکری دگر نکوه - پکری دی پسر کوهی نده - پکری به پسر نکوه
 دستار را بزرگ نکردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوهی ده - پکری به پسر کوهی
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد -
 پکری می پسر نکوه - پکری می پسر کوهی نده - پکری به پسر نکوه
 دستار را بزرگ نکردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ نخواهیم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملا مه توه -
 چارگزی بهر به بند - چارگزی را بر کر میند -
 چارگزی دیره نارواده - په ترک کنسی فائده نسته -
 چارگزی بیدر نارواست - در بستن و سه فائده نیست -
 چارگزی ترملا کوه - چارگزی ترملا کوهی ده - چارگزی
 چارگزی را بر کر کرد - چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را
 به ترملا کوهی - چارگزی به ترملا نکوه - چارگزی به
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر نکرد - چارگزی را
 ترملا کوهی نده - چارگزی به ترملا نکوهی - چارگزی می
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر نخواهد کرد - چارگزی را بر کر
 ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا
 بر کردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر خواهد کرد
 چارگزی می ترملا نکوه - چارگزی می ترملا کوهی نده
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر نخواهد کرد
 چارگزی به ترملا نکوهی - چارگزی می ترملا کوهی
 چارگزی را بر کر نخواهی کرد - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر خواهی کرد
 چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا کوهی
 چارگزی را بر کر کرده ایم - چارگزی را بر کر کرده ایم - چارگزی را بر کر خواهیم کرد
 چارگزی می ترملا نکوه - چارگزی می ترملا کوهی نده - چارگزی به ترملا نکوه
 چارگزی را بر کر نکردیم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد
 چارگزی به ترملا نکوه - دقصب پر توکت و کوه -
 چارگزی را بر کر نخواهیم کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَبِ پَر تَوَكُّمَ مَهْ كَوَهْ - دَسَّیْدِی قِیص و كِهْرَهْ -
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرمن مکن -
 دَسَّیْدِی قِیص مَهْ كَوَهْ - و ریشم زینت دشتخودی -
 از سیدی بیرمن مکن ابریشم زینت زنان است
 اونا ریشم و ولوله - خدا یورسول ناسر واکری می
 دمر مردان را خدا ورسول ناسر کرده است
 هم پید غدرنگ سپین زر - اوسره زر ناسر وادی -
 هم برهین قسم نقره و طلا ناسر است -
 پرهیزدی مردان مسلمانان و رخن دیر کبری -
 پرهیز مردان مسلمانان از سه بسیار کند وار
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 دَاوَسْ کَرِی - او کتی بقدر ده یوه مثقال دسپین
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغد
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر مهر کاغد
 پلاس کبری - باک می نشسته - کتی پلاس کبره -
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -
 کُتِی پلاس مَکوه - کُتِی شخه کوی - کُتِی پلاس کبره
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد
 کُتِی پلاس کبری ده - کُتِی به پلاس کبری -
 انگشتری را بدست کرده است - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کُتِی دِی پلاس کبره - کُتِی دِی پلاس کبری ده -
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -
 کُتِی به پلاس کبره - کُتِی به پلاس کبری - کُتِی می پلاس کبری
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ایم
 کُتِی به پلاس کبرم - کُتِی می پلاس کبره - کُتِی می پلاس کبری
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ایم کبره
 کُتِی به پلاس نکرم - هم پید غه قیاسی هغه نور هم زده
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم با هم قیاس در بکار الفاظ را با هم
 اتم باب پیمان کیند هغو الفاظ وجه اصل نشینان
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در مشتمل است
 او مالدران می دیر مستعمل اوینا اوسر کار ددی
 یا مال دران اش بید مستعمل میکنند و سرکار ایشان باشد
 غوایه و تیره - غوایه مه تیره - غوایه وه پیایه غوایه مه پیا
 گاؤ مارا سبته کن - گاؤ مارا سبته کن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پریر ده - چه پخپله خیری - غوایه دنگردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کبره -
 گاؤ مارا چاق است گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه می خاربه کبری ده - غوایه به خاربه کبری -
 گاؤ مارا چاق کرده است گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه می خاربه نکبره - غوایه به خاربه کبری ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرد است

غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گوسفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خرابی دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گوسفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خرابی دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خرابی دوشیدم

غیلبی می نه ولو - غیلبی می لوی غیلبی به ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خرابی دوشیدم

وقت دغرمی دی غیلبی را غل دی - شپا پیر رسه سترتری

وقت بنروزه است گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی وروا خله - لپیور و مین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیر در میشها پز برود

مزلکه واینده غیلبی پر پیایه - که واینده نه ووهلی پیایه

زمین علف است گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسکری سه بنه دی تر حله پیورته - بوده راهی می ماره و کور

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان نه آید میر لبه کاز

شپنه وخره وته غیلبی بوزه چه مهر اشی لبینه بپوزه

چوپان بطرف کوه گوسفند مارا میر - که میر پیاید از خوب برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک و لو یاکو

هم اینها خوله خود کلبه ماشی را - هم چیلین تم بچوه کلک خله را

خرپ به دوی شی لکن ز یاتی - شود به پیری کری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده شیر بسید خواهد کرد -

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق خوله کرد گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری

چاق کرده - گاو مارا چاق خرابی - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کری ندی - غوایه به خاربه نکری

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کری

چاق خواهیم کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خواهیم کرد - گوسفند چران گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود و لوش

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان را کن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود ماکوش - شود و لیر و ته پوز

شیر را ماست کن - شیر بدوش شیر را بره مارا بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو

گوسفند مارا دوشیده است گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده -

کز دی وه دسره ژمی دے - کز دی مه دروه اوساره نسته
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان هت نیمه سیاه را برپاکن الی الی کرانیت
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا نکرده هت - نیمه سیاه را برپا نخواهد کرد
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده برپا - نیمه سیاه را برپا نخواهد کردی
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهیم کرد
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را نخواهیم برپا کرد
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیورده چری به واره و
 کچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی بجا زول میکنی
 وه لینس - لنبلی می - وه به لیپردی - نه وه لینس
 کچ کرد کوچ کرده هت کچ خواهد کرد نکرد کوچ
 لنبلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لنبلی می
 کوه نکرده هت نخواهد کچ کرد - کوچ کردی کوچ کرده -
 وه لیپرد - نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی
 کوچ خواهد کرد کچی کوچ کچ نکرده - نخواهی کچ کرد

ولینس - لنبلی می - وه به لیپردی
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد
 نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی
 نکردم کوچ کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد
 لرگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لرگی او بوتهی مکوه
 بچوب یا بوننه بکن زمستان آید بچوب دیو ته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت خدا میداند که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پنچوا شوکت کا ولی نه کا بزی حوص مکوه
 از آب بیشتر کسی پانزار مانده کت حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به درگیری
 حریص محروم می باشد نصیحت برادر - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کوه - لرگی می کوری دی - لرگی به وکری
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد
 لرگی می نه وکرة - لرگی می ندی کوری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکرد بیزم را نکرده هت بیزم را نخواهد کرد
 لرگی دی وکرة - لرگی دی کوری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردی بیزم را کرده بیزم را خواهی کرد
 لرگی دی نه وکرة - لرگی دی ندی کوری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکردی بیزم را نکرده - بیزم را نخواهی کرد
 لرگی می وکرة - لرگی می کوری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردم بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد

لرگی می ند و کره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه و کره -
 بیزم را کره - بیزم را کرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -
 مینه و کره مینه مکوه - مینه به چرته که - پر زره
 منزل کن منزل کن منزل کجا تو میکنی بر کنه
 مینداوس - پدا اثر می به چرته و لارس -
 منزل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -
 عبث سفر مده کوه - خیل خان به خوا سر -
 عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل
 به باب در بیان نظرهای که بنکار بیان مستعمل میکنند

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مده کوه - فایده ندری
 از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد
 هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -
 آهو را زد آهو را زده هست
 هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی
 آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را
 نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی
 زده هست - آهو را خواهد زد آهو را
 وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زدی آهو را زده آهو را خواهد زد
 هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته
 آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می
 آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را
 ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته
 زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم
 هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم
 آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد -
 توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه
 توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی گیر کرد
 پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه
 به از آن توفک بزنی - خطا کم خواهد زد - این یادگیر
 پدار و کنش هم و غواره - که داسروی پر خوا صافی -
 داسروتش هم بخواد اگر باروش بر طبیعت او صفا باشد -
 توفک به بنه ولی - او که داسروی نخوا چف می ویشته
 توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن
 نه و که - توفک وزنه ی وه بنوه - وزنه ی نیولی ده -
 خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته هست
 وزنه به وه نشی - وزنه ی نه وه بنوه - وزنه ی نده
 دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه
 نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه دی و بنوه
 گرفته هست دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت
 وزنه دی نیولی ده - وزنه به وه نشی
 دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت -

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتره اجل شہین
 ددہ لوپری می زہی شہین دے
 من کبوترم اجل شہین است
 از ترس وے دلم پر کین است
 کہ دانہ داخل صورت می ریوزد
 صیاد نیولی رانہ مکین دے
 اگر دانہ بردارم صورت من بیلوزد
 صیاد گرفته است بہر کین را

رباعی

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

وزندہ دی نہ وہ نیوہ - وزندہ دی نہ دہ نیولی - وزندہ نہ وہ نس
 وزندہ را نگرتی - وزندہ را نگرتی
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می نیولی دہ - وزندہ بہ وہ نس
 وزندہ را گرفت - وزندہ را گرفته ایم
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می ندہ نیولی - وزندہ بہ نہ ونس
 وزندہ را نگرتیم - وزندہ نگرتی ایم - وزندہ نخواہم گرفت
 دغره بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -
 بیکار کوہ آسان است - دوز زمین ہوار شکار گران است
 ہوسی پر راوار وہ - چہ زہ ورنہ پت سم کندہ می
 آہو را برین بگردان کہ من بایشان بہم شیوم - شاید کہ برنم
 کفتری اوزرکی اوہیلی - ہمہ سہی آر ول غواری
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچین گردانیدن بخواد
 کہ شوکی در واری او تہ در سبند ورنہ وہ نس
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند باشان بگیری
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک
 خوانا خواہ بچم یا خرابی زد بین شرط اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش
 اوس اخستی دی - رنجک بہ مے اوس واخلی
 آتش برداشته است رنجکش آتش خواهد برداشت ندی
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشته است

جوس نازک چه پاخته لیرده
 وطن دی بلخی دامقام پیرده
 جوس فریاد کرد که بر نیز کوی کن
 وطن شما دیگر هست این بگذار
 یاران دی کوچ که خافه و نین
 رهن و لاری پرمیاع رینده
 یاران شما کوچ میکنه خافل میذار
 رهن که عبارت از شیطان است ایستادست
 بر شمع لزه کن
رباعی

اوی می شاختی که جگر خون
 اوز می لکیری دزده په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون
 آتشم در میگیرد بخانه دم
 عیش ددینا به پیر عمل شوکه
 چه خاورد و کوه کنبلی خون
 عیش دینا را پیر محمد چند خواهد کرد
 که خاکها بر کرد قبول خان مای
لسم باب په بیان کین لغات او داسما و مفر و ود
 دهم باب در بیان لغات
 در سهایه
مشتمل بر شپه فصل اول فصل بیان کین داسما و ود
 مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان امیایه
خیزون چه په سما کین دی یا قریب و آسمان دی
 که در آسمان است یا قریب آسمانست
 غو - سپوزی - پیرونی - ستوری - تنه - بر لبینا
 آفتاب مهتاب پدین ستاره پای و مرتبه برق
 سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاخکی - زئی - واره
 سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیم - ابر قطره و بچه آب - تراله - برف
 باد باران - وو - گرش - تندک - تکه - ساره - غازه
 باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهمت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شپ - نمر خات -
 بهشت - نمرزده - نماز پیشین - نماز شام - نیم شب - مشرق باریک
 قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبته -
 تله جنوب شمال شمال پل
دوه و م فصل بیان کین حیوانا توچ سولغانوی
 دهم

سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت
 مرد مردن مرد بچه زن زن زن
 جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی
 دختر نر ماده اسپ مادریان کره گاودز
 غوا - مخندار - اوش - اوبنه - جوکی - خرجه
 ماده گاؤ گوساله شتر اردان شتر بچه خر ماه خر
 غیره - کچر - کچر - مییز - موز - وری - وزه
 کوره خر قاطر قاطر ماو میش قوی بره بز می ماده
 وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی نوکینا
 بز می نر بز غاله نر ماده اش آهوس نر ماده ش بز نر
 کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیوه
 آهوبره قوی کوه پیش کوهی خرگوش گرگ بز زرگ
 کابره بل - کوب - بین - مزری - سرکوزی - گندلیوه
 کفتار بز کفتار غوس شیه خوک بز خوک
 پوانا - کیدره - چخال - گور کین - خانکی
 پنگ روباه شغال گورکش سرخ شتی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -
 کاشیت جریه خادیت سوش کوروش - مار - لرم
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - کوه - تازی
 کس سورج کرم کربز سگ ریشی تازی
 خندکی - سپی - گوکری - دریم فصل بیان مرغان
 کولر نادره سگ سگ
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه
 باز شاهین های گرگس نیزگرگس نیزگرگس
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل
 کلاغ پیشه کلاچ کلاغ کشت سار مغزوی
 بظ - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر
 بظ کرم کونگ تراز کوتان
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - نظوی - بارو - خرگه - کتوا
 بیل کیوز فخره بوم توراج بیسینه پاره
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی
 مرغ کوهک کارشغ بیل چوپ چوپ
 حلوم فصل په بیان کسب د باقی اشیا موده
 سکره زرد - سپین زرد - میس - کلا بین - پاره
 طلا نقره سیس قعی سیاب

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت
 آهن برنج برنج سرب سگ هفت چوش
 دیک - کبوه - هرکاره - کاچوغ
 دیگ آفتاب روغن دانه قاشوغ کلان
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک
 قاشوغ خورد نیزه شوغ کارد تمشیر تفتک
 دسار چاره - استن - یوم کھی - سپاره
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن فال
 نغری - توبری - پسول - گهته - موغری
 سله پای دیگ پیکام ایرن زن نیزه زن جمع مروارید
 مرغله - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی
 یک مروارید یک گنیم جمع گنیم یک گوشواره - گوشوار با سلفه بینی
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی
 انگشتری مرجان کربا مبه کوزی
 کوج - گوگر - زس نیم - مردار سنک
 از جنس خاک کربا خروست کوز کرد ندرنج مردار سنک
 رانجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز
 شربه سون آتش آب باد خاک کوه
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق
 چپوئین - کزدی - پشول - سفرخی - مواند
 چوپوش سیه خانه سیخ بیلد کتاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلثک و رستن - کجین
 خ ند میم کاف کاف کاف
 بالبت - مسله - لری - لری - بوتی - بوتی
 باشت جائه ناز چوب چوب بوت بوت
 رود - واله - لبستی - قیص - پرتوک - خوی
 نه جوس جوس پیچین تپان کاه
 لنکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پکری
 لنگ کیش چله پیچید بنگه نیز چادر سفید جابی دستار
 بنی آدم - فریست - پیری - لاس - پینه - پین
 طایک جن دست پان پان
 زنگون - نو - غولانج - تی - کته - کتی - نوک
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشت ناخن
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن
 ناخنا گوش بینی دهن دهن دندان
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی
 دار و دندان لب بها روی ابرو
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک
 پشما شرکان زخ کردن گلو
 بزیره - بریت - وینته - بمانج - اوزه - ملا
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کنجی
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد
 جلت - کیره - غله - کبست - بوکری - غقم - اوشی
 جلت پنج کشت کشت قدسه از زمین کیکار گم جو
 پروریه - بیده - درمند - خوبل - ماش - منکی
 کاه بیه خون چوغل نیز ماش
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری
 ارزان کال بیج گوشت روغن
 کوچی - شلنب - شود - مست - پوخته - اورد
 مسه آردنغ شیر مات نیز تازه تیج
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره
 تیمان کف چشم موش بزغیرا دل
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی
 جگر نف گزده سپرز قبره
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شان بلوسنگ چاه دوپچ رسن
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور
 ریمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر
 وروس - اکا - اما - انا - تروری - مت
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند
 بازو مشت سعی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بک - بنه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چپ ته به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بید ریزه ویند چنبری نیز چنبری چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنبد رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بنه تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابد رخنان

خوراره - کشوک شخیه - وراژه - دکال دان - اورماله

گوشت خورک بزه کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حسیه - نیم سری - خاره - نس خوبی - فو

خیشک حسوه درونیم سر چایر وک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گنگ کر کور پچل گنگ خشل نام جانانه بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوبی - پچ

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پچ - دسر دسر - مده خوب -

درد روده - درد سر - تپ دق

فصل په بیان کنبد حروف و فو تجیه

ا ب ت ث ج ح خ ش د ذ ر

ز ی ژ س ش ص ض ط ظ ع ف ق ک

گ ل م ن پ ل ا ع ی -

تمثیلهای حروف که در افغانی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خیکرد همچون دودی در همچون لوده - ز همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - گ

همچون گل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بید الحق العیابیر محمد مؤلف

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفة الافغانى)

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَابِ مَطَالِبِ وَ
 مَقَاصِدِ مَآبِ الْمَخْدُومِ الْأَعْظَمِ مَالِكِ زَمَامِ حَكَمِ
 الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ الْمَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لَقَدْ سَيَّئَتْ
 الْمَكْرَمُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ دَسْتُورِ الْأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ
 عَالِيَّانِ عَيْنِ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ
 الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ خَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ وَوَارِثِ بَيْعَاتِهِ
 إِخْرَ الزَّمَانِ وَمُؤَيِّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالْحُجَّةِ وَالْبُرْهَانِ
 إِمَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُجَانِّ عَفِيٍّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
 شَاهِ زَادَةَ سُلَيْمَانَ خَلَّدَ اللَّهُ ظِلُّهُ طُولَ الزَّمَانِ
 بِمَعْرِفَةِ آقَاوَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلْدَادِ قَوْمِي بَنِيَانِ

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**